

نقد و تحليل چند نکته از تاريخ فرهنگ (افغانستان در پنج قرن اخير)

مقدمه:



نقد علاوه بر معنای خاص خود که سره را از ناسره جدا کردن است، در مفهوم کلی، به معنای قضاوت و ارزیابی درباره اعمال، افکار و آثار دیگران است. ولی آنچه بیشتر از نقد به طور اخص مد نظر ادبا و محققان است، سنجش و ارزشیابی دقیق و علمی درباره آثار و دستاوردهای علمی نویسندگان، هنرمندان و دانشمندان است.

بهترین نقد آنست که یک اثر را از ابعاد مختلف یعنی شکل و محتوا و پیام و پیامد اثر مورد ارزیابی قرار دهد. طبعاً هر اثری جنبه های خوب و بد دارد. هرگاه دریکی نقد جنبه های خوب و مثبت اثر برجسته گردد و از جنبه های منفی آن صرف نظر شود، آن را نقد مثبت گویند که توجه خواننده را

بسوی اثر جلب میکند و صاحب اثر نیز از ناقد خوشحال میگردد، و برعکس هرگاه جنبه های بد و مخرب یک اثر برجسته شود، آنرا نقد منفی خوانند که نه تنها باعث ناخرسندی صاحب اثر خواهد شد، بلکه رغبت خواننده را نسبت به اثر کمتر میسازد و بدینوسیله اعتبار اثر در میان جامعه کم میگردد. امروزه نقد در تمامی عرصه ها علمی، فرهنگی، سیاسی و ادبی و... وجود دارد و این نقد باعث پیشرفت اثر یا شخص می شود. نقد باید با رعایت اصول اخلاقی و با دیدی کار شناسانه انجام شود. [۱] ناگفته پیداست که آنچه ارزش یک نقد را بالا می برد، صداقت ناقد است. ناقد می باید هنگام نقد کردن اثری، وجدان خود را ناظر و قاضی بشمارد تا قلمش در وادی دروغ و بهتان و افترا حرکت نکند.

بهترین شیوه نقد یک اثر، آنست تا نقد عینی باشد، یعنی ناقد مهمترین کاستیها، کمبودها و نقطه ضعف های اثر را نشانی و یاد داشت نماید. سپس برای نشان دادن نواقص و کاستی های اثر، آن جملات، پرگرافها و یا سطور و کلمات را در نقد خود انعکاس دهد. کاستی شاید در جملات یا پرگرافها نهفته باشد، یا در شیوه بیان و پرداخت موضوع در نظر آید و یا در محتوا یا درونمایه متن نهفته باشد. در هر صورت ناقد باید سعی کند تا پیام نویسنده را اگر گنگ و مبهم باشد، از متن جملات و پرگرافها کشف کند و آنچه در پشت ظاهر کلمات و جملات متن نهفته شده، آشکار نماید. معمولاً روشی که به کشف رمز پنهان پیام نویسنده بپردازد و به عمق ساختار متون و اسناد نفوذ نماید، آنرا "تحلیل محتوا"

گویند. [۲]

در بررسی شکل یک اثر، لازم است به روش نگارش مؤلف، انسجام مطالب، شیوه ارجاع دهی نقل قول، سیستم استدلال و تشریح و تفسیر اسناد مورد تحقیق، توجه شود. شکل ظاهری یا ادبیات نگارشی یک اثر نیز از اهمیت خاصی برخوردار است.

افغانستان در پنج قرن اخیر:

مؤلف کتاب میرمحمدصدیق فرهنگ، از صنف ۱۱ لیسه استقلال بدلیل انتقاد از استبداد حکومت هاشم خان اخراج شده و چون شخص با استعداد و با هوش و علاقمند مطالعه بود، بر اثر تلاش و مطالعات خود شخص با دانش و صاحب نظر بارآمد. بعدها به جنبش مشروطیت سوم تحت رهبری میرغلام محمدغبار در عهد صدارت شاه محمودخان پیوست و مدتی مسئولیت نشر «جریده وطن» را بدوش داشت. در سال ۱۳۳۱/۱۹۵۲ با تعداد دیگری از عناصر مشروطه خواه زندانی شد، بقول خودش مدت چهارسال را در زندان سپری کرده است [۳]. اما بگفته همزمانش او به توصیه برادرش سید قاسم رشتیا، که منشی مجلس وزراء بود، از سیاست توبه کرد و سالها قبل از دیگر همزمانش از زندان رها شد و به کار در دولت پرداخت.

فرهنگ، آثار متعدد علمی و اقتصادی و تاریخی را از زبان انگلیسی به زبان فارسی در ترجمه کرده و بخشی از تاریخ افغانستان بعد از اسلام (دوره صفاریان) را او نوشته است. بنابراین با وجود تحصیلات ناتمام، شخص صاحب ذکاوت و با صلاحیت در نویسندگی بوده است، یکی از تالیفات مشهور وی افغانستان در پنج قرن اخیر است.

در جامعه شناسی گفته میشود، انسان محصول شرایط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی محیط زیست و پرورش خود است و خواهی خواهی از اجتماع تأثیر می پذیرد. از مهر ورزیدن انسانی بر انسان دیگر خوشحال میگردد و از دیدن ظلم کسی بر دیگری ناراحت میشود. و این احساس در آدم های مختلف به درجات متفاوت دیده میشود. فرهنگ نیز به عنوان یک انسان از محیط ماحول تأثیر پذیرفته است. او چون بر اثر فعالیت های سیاسی خود طعم زندان و زجر تحریم از تحصیل را چشیده است، بنابراین هرکدام از این رنجهای در شکل گیری افکار و نظریات سیاسی اش مؤثر بوده اند و هنگامی که اثرش را مینوشته است، و پای اقشار اجتماعی در میان آمده است، احساس خوش بینی یا بدبینی اش بطور خود بخودی نسبت به اقوام و اشخاص و حکومت های موروثی پشتون، تبارز کرده است. گفته میشود او کسی بود که مسوده قانون اساسی ۱۹۶۴ را نوشته و با مشورت برادر خود رشتیا در گنجاندن ماده ۲۴، که منسوبان خانواده سلطنتی را از فعالیت های سیاسی محروم میکرد، در واقع انتقام خود را از داودخان گرفت.

۲۵ بار چاپ یک کتاب تاریخ سوال برانگیز است ؟

افغانستان در پنج قرن اخیر، تألیف میرمحمدصدیق فرهنگ، بگفته پسرش میر محمدامین فرهنگ تا کنون ۲۵ بار چاپ مجدد شده است. نخستین چاپ این کتاب در سال ۱۹۸۶ در امریکا با کم و کیف پائین تری از چاپ های بعدتر در ایران صورت گرفت. در افغانستان هیچ کتابی از داستان های کوتاه ادبی گرفته تا مجموعه های شعر، و از تاریخ تا حقوق و سیاست، چنین مورد توجه و چاپ های مکرر قرار نگرفته است. جامعه افغانستان، جامعه ایست که تعداد بیسوادان و مکتب نرفته گان بیش از ۷۰ تا ۷۵ درصد است و آنگاه از میان این یک چهارم باسوادان یک صدم آن به کتاب خوانی و مطالعه علاقه

ندارند، و آنانی که دارند، بیشتر به اخبار و روزنامه و مجلات و یا به شعر و ادبیات و داستانهای عاشقانه و یا طنز و فکاهیهای خنده آور به کتب تاریخی رغبت نشان میدهند. و از بقیه اگر اهل مطالعه و تحقیقات تاریخی باشند، تعدادشان در هر هزار نفر از ۲-۳ نفر آنها در میان استادان پوهنتونها و مراکز علمی بیشتر نخواهد بود. بنابراین چاپ هر ساله و یا هر یک و نیم سال بعد تاریخ فرهنگ برای چنین جامعه‌ی سوال برانگیز نیست؟

تا جایی که تجربه نشان میدهد، با سوادان و حتی تحصیل کردگان ما، اهل خریدن کتاب نیستند و اکثریت کتاب فروشان روزانه پنج جلد کتاب فروشات ندارند. بنابراین کدام افراد اند که خریدار کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر استند؟ آیا از عواید فروش کتاب میتوان هر ساله مصارف چاپ مجدد کتاب را تهیه و تدارک کرد؟ گمان نکنم. پس این همه مصارف را کی پرداخته میتوان؟ چرا برای چاپ مجدد این کتاب، این همه تلاش و مصرف صورت گرفته است؟ آیا این کتاب از لحاظ محتوا و ادبیات نگارشی خود از تاریخ غبار (افغانستان در مسیر تاریخ) بلند تر و یا از سراج التواریخ، فیض محمدکاتب، کاملتر و قابل اعتماد تر است؟ هرگز نه! پس چرا تاریخ‌های مهمتر تاریخ غبار و سراج التواریخ مثل تاریخ فرهنگ تجدید چاپ نشده و نمیشوند؟

منکه هر سه کتاب را خوانده ام و دارم، میتوانم بگویم که افغانستان در پنج قرن از لحاظ محتوا و شیوه تحلیل و تعلیل خود، هرگز به پایه کتاب افغانستان در مسیر تاریخ غبار نمیرسد، بلکه صرف در ارجاع دهی منابع مورد استفاده خود نسبت به تاریخ غبار معیاری تراست و این مساله آنقدر اهمیت ندارد که باعث گردد هر سال یا هر یک و نیم سال یک بار آن کتاب تجدید چاپ شود؟!

به نظر من دو چیز در کتاب تاریخ فرهنگ موجود است که در تاریخ غبار موجود نیست: یکی، شرح حادثه فاجعه بار کودتای ثور برهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان و پی آمدهای آن است که مورد دلچسپی جامعه افغانی و جهانی قرار گرفت و در حیات غبار چنین حادثه‌ی بی برای استقرار یک نظام ایدئولوژیک در افغانستان رخ نداده بود. و مخالفان آن رژیم سخت علاقمند بودند تا آثاری را که در ضدیت با آن رژیم و یا در ضدیت با حاکمیت پشتونها در کشور در سالهای تجاوز شورویها بود، بخوانند. **دومی**، فرهنگ در لفافه روایات تاریخی، زیگنالها و پیامهایی به اقوام غیر پشتون مخابره میکند که اثرات آن پیامها در سالهای پس از سقوط نظام چپی در افغانستان، برای اقوام و سازمانهای قومی و مذهبی غیر پشتون دستاویزی جهت ستیزه جوئی و جنگ های قوی در شمال هندوکش گردیده است. بر اثر تاثیرات سوء پیامهای کتاب فرهنگ است که مساله تعویض نام افغانستان از یک سو و موضوع پشتون ستیزی و بخصوص کوچ دادن پشتونها از شمال هندوکش بجنوب آن از سوی دیگر در سه دهه اخیر اوج گرفت.

بنابراین ارسال چنین پیام های نفاق انگیز است که کتاب فرهنگ از سوی حلقات و سازمانهای ضد وحدت ملی افغانستان هر ساله چاپ و تکثیر میگردد. خوشبختانه در کتاب مرحوم غبار، حرف و حدیثی که از آن بوی افتراق قومی و تصفیه حساب های تاریخی بلند شود به نظر نمیخورد.

اعتراض بر کتاب من بخاطر اقتباس از کتاب فرهنگ:

در سال ۱۹۹۵ هنگامی که من به عنوان یک پناهنده در کمپ پناهندگی ساگوسن در حومه گوتنبرگ سویدن بودم، وقت زیاد برای مطالعه داشتم ولی کتاب برای مطالعه در مورد افغانستان کمیاب بود. یکی از هموطنان هزاره ما تاریخ فرهنگ را با خود داشت. چون افغانهای زیادی از داکتر

وامستر و جنرال گرفته تا دیپلومات و استاد پوهنتون در آن کمپ زندگی میکردند و هر یک از آنها علاقمند خواندن آن کتاب بودند، به نوبت کتاب را میگرفتند میخواندند. من هم برای چند شب کتاب را به امانت گرفتم و با شتاب آنرا مرور کردم و در ضمن خواندن قسمت های که به شیوه حکومتداری حزب دموکراتیک خلق تعلق داشت و این شیوه باعث عکس العمل های مردم در برابر آن حزب گردیده بود، نقل برداشتم و آن مطالب را در کتاب خود (مقدمه یی بر کوتای ثور و پیامد های آن در افغانستان) انعکاس دادم.

کتاب من در ۱۹۹۶ در شهر گوتنبرگ سویدن چاپ شد و سبب زمزمه های منفی در میان مهاجران منسوب به حزب دموکراتیک خلق گردید که هنوز اقامت نگرفته بودند. در سال ۲۰۰۰ مطلع گردیدم که کتابم بدون اجازه من در پشاور مجدداً چاپ شده و از سوی برخی از عناصر پرچمی که من از نقش شان در تخریب پروسه صلح ملل متحد و سقوط دولت داکتر نجیب الله نام برده بودم، در آن دست کاری شده است. چون نسخه دوم آن بدست من نرسیده است، من نمیدانم که چه چیزهایی بر آن افزوده شده و چه چیزی از آن حذف شده است.

در سال ۲۰۱۲ آقای شاه محمود مستمند، عضو حزب دموکراتیک خلق و یکی از هواداران داکتر نجیب الله، نقد مفصلی بر کتاب من نوشت، و بر مطالبی که من از کتاب فرهنگ (افغانستان در پنج قرن اخیر) در مورد رهبران حزب دموکراتیک خلق و عکس العمل های مردم در مقابل شان اکتباس کرده بودم، شدیداً اعتراض و تقاضا کرده بود تا آن مطالب را در چاپ بعدی کتابم حذف نمایم. زیرا که آن مطالب در کتاب فرهنگ مغرضانه نوشته شده است.

آقای مستمند نوشته بودند:

«مقدمه یی بر کوتای ثور و پیامد های آن [در افغانستان]»، کتاب وزین، مستند و پر محتوای محترم کاندید اکادمیسن محمد اعظم سیستانی شخصیت بزرگ علمی، فرهنگی و ملی کشور بوده که حاوی مطالب کاملاً دلچسپ و خواندنی است و بسیاری از این مطالب چشم دید خود محترم کاندید اکادمیسن محمد اعظم سیستانی بوده و عده نیز از شواهد عینی و معتبر نقل قول گردیده است که در زمره تاریخ زنده و عینی جامعه افغانی به شمار میرود.

در حالیکه بعضی مطالب که از دیگر مراجع اکتباس شده است حقیقت نداشته و فقط تبلیغات ناشی از جنگ سرد بوده و نویسنده نیز هیچگونه دلایل را برای اثبات خود و یا مرجع اکتباس شده تحریر نه نموده است که این نقیصه از یکطرف در آینده باعث بدنامی شخص بزرگوار محترم محمد اعظم سیستانی صاحب میشود و از طرف دیگر هم سبب کم وزن شدن کتاب وزین شان نیز میشود... یکی از دلایل من که این نقد را بر کتاب وزین محترم سیستانی صاحب تحریر کردم همین است که جعلیاتی که از اشخاص **منافق و غرض آلود** اکتباس شده آنرا نه تنها مستند نمی کردم. بلکه چهره حقیقی جعلکار را نیز افشا و به عوض آن حقایق را با اسناد مستند غرض تعویض جعلیات که برای چاپ آینده کتاب مفید دانستم، تحریر شده است.

نویسنده در بخش دوم نقد خود بر این پرگراف از کتاب فرهنگ اعتراض کرده مینویسد: **«در باره دخالت شوروی ها در کوتای ثور فرهنگ از قول «ف، لیبب» نکات جالبی نقل کرده مینویسد: «دستور کودتا در سفارت شوروی در کابل تهیه و توسط صاحب منصبی بنام سرور منگل به حفیظ الله امین فرستاده شد و وی آنرا همدست گلابزوی به صاحب منصبان وابسته ارسال نمود» (ص ۸۶ مقدمه ای بر کوتای ثور)»**

منتقد مینویسد: « لازم به تذکر است که محترم سیستانی صاحب به عوض اقتباس کردن پراگراف فوق الذکر از کتاب میر محمد صدیق فرهنگ، باید نقدی را بر کتاب فرهنگ صاحب مینوشت، بخصوص بر همین پراگراف. »

چنانکه دیده میشود آقای مستمند از من توقع داشته که باید قبل از اقتباس از کتاب فرهنگ، آن را نقد میکردم؟ آقای مستمند باید بدانند که نقل قول از یک اثر مطبوع، کار معمولی و روتین پژوهشگران و محققان است. و اما نقد بر یک کتاب یا یک روایت از یک تألیف زمانی مطرح میشود که پژوهشگر در صحت آن روایت شک پیدا کند و صورت بهتر آن روایت را نیز داشته باشد. اما من در مورد روایت «ف لبیب» و نام صاحب منصبی بنام «سرور منگل»، که حامل پیامی برای حفیظ الله امین بوده مشکوک نشدم. زیرا قبل از رویکار آمدن کارمل و تقرر سرور منگل بحیث وزیر تحصیلات عالی، من او را نمی شناختم و بعد از تقررش بحیث وزیر نیز هیچگونه شناخت و معرفتی با هم نداشتیم. در سال ۲۰۰۴ یا برای بار اول من سرور منگل را در شهر گوتنبرگ سویدن از نزدیک دیدم و باهم معرفی شدیم.

خودم افغانی را از مردم پکتیا می شناختم که نامش "ظاهرشاه" بود، ولی مثل ظاهرشاه تاج و تختی نداشت و اکنون در هالند زندگی میکند. پس امکان وجود دو نفر بایک نام در دوساحه جداگانه از امکان بدور نیست. بنابراین لزومی ندارد تا نویسنده هنگام ذکر نام شخصی، وقت خود را به این مساله تلف کند که آیا اشخاص دیگری هم به این نام در جامعه وجود دارد یا خیر. پژوهشگر میدانند که به دنبال چیست و چه چیزی را بمنظور مستند سازی نوشته خویش و یا نقد و تحلیل متن مورد نظر، اقتباس کند. قبل از اقتباس من از کتاب فرهنگ، اشخاص دیگری از قبیل داکتر کاکر، آقای ولسمل، محترمه خانم پروین مجروح، آقای زرمالو و آقای فضل احمدزکریا، و غیره بر کتاب مرحوم فرهنگ نقد هایی نوشته بودند مگر هیچ کدام آنها بر نام «سرور منگل» شک و تردید نکرده اند و خود سرور منگل نیز در وقت وزمانش به تردید این موضوع نپرداخته که در افغانستان تنها یک نفر «سرور منگل» بوده که به جناح خلق ارتباطی نداشته، ورنه وزیر تحصیلات عالی و معاون صدراعظم نمی شد.

تاثیر مقالات داکتر کاظم و دیگران در تغییر ذهنیت من نسبت به فرهنگ:

یک زمانی من تصور میکردم که آقای فرهنگ منحیث یکی از اعضای مشروطیت سوم وابسته به گروه «وطن» تحت رهبری میر غلام محمد غبار، از لحاظ تقوای سیاسی باید بر بسیاری دولتمردان دیگر و از جمله بر برادر خود رشتیا برتری داشته باشد، و انتقاداتی که حشمت غبار در موخره جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» بر او کرده است، از نوعی کدورت های سیاسی خواهد بود که بر چند شخصیت دیگر فرهنگی کشور چون پوهاند عبدالحی حبیبی، نجیب الله تور وایانا، عبدالهادی داوی و غیره وارد نموده است. بنابراین در مقالاتی که من در سال ۲۰۰۰ در دفاع از خدمات فرهنگی مرحوم پوهاند حبیبی، در جواب حشمت خلیل غبار نوشتم [۴]، از کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر و مؤلف آن دفاع کردم، که ای کاش نمیکردم.

افشاگری هایی که در مقالات ممتع داکتر سید عبدالله کاظم تحت عنوان «چگونه داودخان را بیک مخالف سرسخت نظام تبدیل کردند؟» و مقاله آقای ولی آریا، زیر عنوان «در دادگاه مردم» و مقاله آقای نصیر مهرین در مورد فرهنگ و برادرش رشتیا، و تذکرات داکتر حسن شرق درباره سیدقاسم رشتیا، و غیره صورت گرفته است، مرا به این باور رسانید تا بگویم کاش از میر محمد صدیق فرهنگ، در

برابر حشمت غبار دفاع نمی‌کردم و اطلاعات خود را در مورد محتوا و پیامهای تحریک‌آمیز کتاب ا علیه پشتونهای مسکون در شمال هندوکش کامل‌تر مینمودم. ولی خوشبختانه که زنده‌ام تا اشتباه خود را با این نوشته‌ام تصحیح و جبران کنم.

بعد از مطالعه مقالات فوق‌الذکر من مجدداً شروع به مطالعه کتاب فرهنگ نمودم و قبل از همه انتقاداتی را که بر کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر، از سوی صاحب‌نظران افغان صورت گرفته بود، مطالعه کردم و دیدم که هریک از منتقدین محترم در نتیجه گیری‌های خود، فرهنگ را متهم به تعصب نسبت به یکی از اقوام بزرگ کشور کرده‌اند و شخص فرهنگ و دوستانش به پاسخ آن انتقادات پرداخته‌اند. این انتقادات و پاسخ‌های آنان مرا به این فکرانداخت تا من کتاب فرهنگ را از لحاظ محتوا و پیامهایش مورد مطالعه و تحلیل قرار دهم. در نتیجه من به نکات و پیامهایی از کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» دست‌یافتیم که واقعاً به حال جامعه جنگزده و رنج‌کشیده ما مثل زهر کشنده است. و میتوانم بگویم که همه انتقادات مرحوم غبار در حق میرمحمدصديق فرهنگ و برادرش سيد قاسم رشتيا، درست و بجا بوده است.

از مطالعه جلد دوم کتاب غبار بروشنی دانسته میشود که سيدقاسم رشتيا، براستی در خدمت سلطنت و از این طریق در فکر رسیدن بمقام‌های وزارت و سفارت، و حفظ آن، و برعکس دشمن روشنفکران و عناصر ضد استبداد و سلطنت بوده و بنابراین تلاش بخرج میداده تا برادر خود میر محمد صدق فرهنگ، را از عضویت در گروه سیاسی «وطن» تحت رهبری غبار منصرف و با رژیم سلطنت همکار و هم‌نوا سازد.

درین رابط غبار روشنی می‌اندازد و مینویسد: «هنگامی که رشتيا بحیث منشی مجلس وزرا کار میکرد، چندین بار در دفتر شاه عالمی والی کابل، با برادر محبوس خود فرهنگ ملاقات کرد و با وعده و عید به اغوای وی پرداخت. و فرهنگ در برابر این همه فشار و نیرنگ تاب نیاورده و بالاخره تسلیم شد و علاوه بر آن سعی کرد که این نکته را موجه جلوه دهد که دادن عریضه به حکومت برای رهائی از حبس سیاسی یک اقدام درست است. به این ترتیب میرمحمدصديق فرهنگ یکی دو نفر دیگر از اعضای محبوس حزب وطن را لغزائیده و با خود هم‌فکر ساخت. ولی نگارنده کتاب (غبار) و اکثریت اعضای محبوس حزب وطن بشمول سرورجویا و فتح محمد خان میرزاد، با این تسلیم‌طلبی مخالفت شدید کرده و گفتند که هیچ‌گامی به حکومت تسلیم نشوند و مناعت و کرامت مردمی را که در راه آنها مبارزه میکنند، نگهدارند. میرمحمدصديق پس از رهایی از زندان و متعاقب ملاقات با محمد داودخان صدراعظم، از اعضای حزب وطن دوری گزیده و چند سال بعد تر بحیث معین یک وزارت (ظ: پلان) و سفیر سلطنت خانواده حکمران در یک پایتخت حساس اروپائی [یوگوسلاویا] مقرر شد... علاوه بر آن فرهنگ از طریق خویشاوندی دویسرش (ازدواج سیدفاروق فرهنگ با دختر الله نواز هندی، و ازدواج سید امین فرهنگ با خواهر اندر ملکه افغانستان) دختر احمدشاه خان وزیر دربار و پسر کاکای نادرشاه (بود) با خانواده حکمران (سلطنت) تماس نزدیکی پیدا کرد. به این ترتیب سیدقاسم که از خدام سابقه دار خانواده حکمران بود، به هدفش رسیده و میر محمدصديق را در گلیم سیاسی پیچانید.» [۵]

غبار در مورد شخص سیدقاسم رشتيا اطلاعات بیشتری بدست میدهد و مینویسد: «سیدقاسم رشتيا، از خانواده میرهاشم خان وزیر مالیه و پسر سید حبیب خان مستوفی کابل، از ایام جوانی سعی میکرد در خدمت خانواده حکمران پذیرفته شود. او علاوه بر اثر نزدیکی خاص با میرزا محمدشاه خان رئیس ضبط احوالات نظر خانواده حکمران را تاجائی بخود جلب کرد که نه تنها رتبه‌های ریاست، وزارت

وسفارت‌های متعدد را بسرعت پیمورد، بلکه عضو کابینه‌های متعدد نیز گردید. اعتماد خانواده حکمران بر این شخص بدرجه‌ای بود که به انتصاب وی به مقام‌های ریاست مطبوعات و بعداً مطبوعات و بعداً وزارت مطبوعات، در دوره‌های بسیار حساس، او عهده‌دار مراقبت، سانسور و کنترل آثار روشنفکران حقیقی افغانستان نیز گردید. شبکه ضابط احوالات که در طول دوره خانواده حکمران، شاه‌رگ استبداد و مطلقیت در افغانستان بود، مستقیماً و صرفاً از شاه و صدراعظم دستور می‌گرفت و اسرار را تنها به شاه و صدراعظم گزارش میداد. یگانه شخص دیگری که به هدایت صدراعظم در این اسرار شراکت بار شریک بود، منشی مجلس وزرا می‌بود که باید مورد اعتماد عمیق خانواده حکمران باشد. سید قاسم رشتی‌انگامی که بحیث منشی مجلس وزرا خدمت میکرد، این وظیفه خطیر استخباراتی را نیز برای خانواده حکمران انجام میداد. [۶]

این افشاگریها چی از زبان میر غلام محمد غبار، وچی از زیر قلم داکتر سید عبدالله کظم و چه از قلم نصر مهرین، یا ولی آریا، یا شخصیت‌های دیگر، ذهنیت مرا نسبت به فرهنگ تغییر داد و مرا وادار ساخت تا شخصاً تاریخ آقای فرهنگ را از دو لحاظ مورد ارزیابی قرار بدهم: **اول از لحاظ شکل و دوم از لحاظ محتوا.**

از لحاظ شکل:

از لحاظ شکل، افغانستان در پنج قرن اخیر، حاوی ۱۹ باب و سه ضمیمه (در ۱۱۶۷ صفحه) نوشته شده و مطالب مندرج در آن، مبتنی بر مآخذ و مدارک کتبی و تاریخی است و از این جهت با متود تاریخ نگاری معاصر برابر است. و روشمندانۀ تر از تاریخ غبار است. زبان نگارش و ادبیات کتاب نیز روان و قابل فهم است. مولف کار خوبی کرده می‌بود اگر متن نقدها را مثل جواب این نقد ها در جلد دوم کتاب خود می‌گنجانید، البته که بر حجم کتاب افزوده میشد و هزینه چاپ بالا میرفت، معه‌ذا ضمیمه کردن پاسخ‌ها و متن‌های قرار دادهای تاریخی افغانستان از صفحه ۹۹۵- ۱۱۶۷ بر اهمیت کتاب افزوده است. (جلد دوم، چاپ عرفان ۱۳۷۴ ش)

کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر یک کاستی چشمگیر مثل تاریخ غبار از نظر شکل هم دارد و آن فقدان فهرست اعلام رجال و اماکن و فهرست عمومی منابع در پایان کتاب است. مثلاً شما برای یافتن نام بیهقی یا خوشحال خان یا سیدالخان ناصر خان می‌باید تمام کتاب را ورق بزنید و آنرا با شتاب بخوانید تا به نام یکی از این اشخاص دست یابید، بنابراین در شیوه‌های معاصر تاریخ نگاری، علاوه کردن فهرست‌های اعلام نام اشخاص و اماکن و اقوام و تیره و طوایف برای رفع سرگردانی خواننده در پیدا کردن نام مورد نظر از از ضوابط و ضرورت یک تاریخ خوب است.

از لحاظ محتوا:

تاریخ افغانستان در پنج قرن اخیر، کتابی حجیم است و فرصت زیادی می‌طلبد تا بمنظور نگارش یک نقد همه‌جانبه مطالعه گردد، ولی من در فرصت‌های مختلفی که، به آن رجوع کرده‌ام، حین مطالعه به نکاتی برخورده‌ام که برایم سوال برانگیز بوده است و لازم بود تا بر آن نکات مکث کنم. بنابراین نقد من بر تمام متن و محتوای کتاب نیست، بلکه بر محوره نکته می‌چرخد که بعد بدانها خواهم پرداخت.

نگاهی به پایان جلد دوم کتاب تاریخ فرهنگ، نشان میدهد که در مورد محتوای کتاب بعد از چاپ اول در امریکا، بحث و فحص‌هایی صورت گرفته است و نقدهای بر آن کتاب از جانب صاحب نظران

افغان، از قبیل پوهاند داکتر کاکر، فیضی کابلی، فیض احمدزکریا، خانم پروین مجروح علی، آقای زرملول، و دیگران در جریده اولس، بدمیرت آقای ولسمل چاپ ناروی صورت گرفته و جواب آن انتقادات و دیدگاه ها نیز از سوی هواداران کتاب از جمله داکتر علی رضوی، عبدالرشید بنیش، محمدابراهیم عیفی، محمدسعید فیضی، ولی پرخاش و شخص مولف و پسرش میر محمدامین فرهنگ، داده شده است.

با توجه به نام منتقدان کتاب (که متن مقالات شان در کتاب دیده نمیشود)، از جوابهای که به آنها داده شده، به نظر میرسد که اکثریت یا تمام آنها از افغانهای پشتون تباراند و آنهاست که به دفاع از تاریخ مرحوم فرهنگ پرداخته اند، منسوب به تاجیکان و سیدها ویا منسوب بخانواده مولف میباشند. جبهه گیری منتقدین پشتون بیانگر این نکته است که گویا آقای فرهنگ نظر مثبتی نسبت به پشتونها نداشته و مطالبی که در مورد پشتونها و سلاطین پشتون در کتاب خود گرد آورده، از روی تعصب نگارش یافته است. این ادعای منتقدان را موضعگیریهای مدافعین کتاب فرهنگ بیشتر تقویت میکنند.

پیام های عمده تاریخ فرهنگ:

چاپ های مکرر تاریخ فرهنگ، بخاطر آن نیست که از لحاظ محتوای خود درمقایسه با تاریخ غبار در سطح بالاتری قرار دارد، بلکه بخاطر اینست که از محتوای کتاب فرهنگ زیگنالها و پیامهای بگوش میرسد که خوشبختانه از کتاب مرحوم غبار این زیگنالها بگوش نمیرسد.

مرحوم فرهنگ در خلال ارائه مطالب کتاب خود، گاهی پیام های به خواننده میرساند که متأسفانه از آنها بوی ستیزه های قومی و حتی مذهبی بالا میشود. به سخن دیگر، برخی از مطالب کتاب فرهنگ، از لحاظ درونمایه خود حیثیت مین های خطرناکی را دارند که هر لحظه قابل انفجار اند و میتواند زمینه های برخورد های قومی و زبانی را فراهم سازند و وحدت ملی را تخریب و مردم را بجان هم اندازد.

این پیامها بیش از هر موضوع دیگری مورد دلچسپی دشمنان افغانستان و بهره برداری درس خوانندگان غیر پشتون و جریان های سیاسی معروف به جمعیت اسلامی و ستم ملی بخصوص گروه لطیف پدram و جنبش ملی جنرال دوستم واقع گردید و آنها هریک از همین پیامهای کتاب فرهنگ، به حداعظمی سوء استفاده نمودند و کینه و نفرت اقوام تاجیک و ترکتبار شمال را نسبت به پشتونهای مسکون در ولایات شمال هندوکش عمیق تر ساختند. چنانچه پس از سقوط داکتر نجیب الله در اپریل ۱۹۹۲ و به قدرت رسیدن تنظیم های جهادی تحت زعامت برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود و قرار گرفتن جنرال دوستم درکنار دولت اسلامی، پشتونهای ساکن در ولایات شمال هندوکش بشکل بیرحمانه ای مورد ظلم و ستم و تجاوز قرار گرفتند. تا آنکه طالبان ظهور کردند و گروه های تنظیمی را از ولایات جنوب و شمال هندوکش رو قندوز و پشتونهای شمال اندکی نفسی براحت کشیدند. مگر با سقوط طالبان توسط امریکا و قوت B۵۲، و رویکار آمدن مجدد ائتلاف شمال درکشور، با وجود حضور سمبولیک حامدکرزی به عنوان رئیس جمهور، یک بار دیگر اقوام تاجیک و ترکتبار تحت رهبری جنرال دوستم و قوماندانان جهادی وابسته به ربانی و جریان ستم ملی و حتی قوماندانان شورای نظار، بر ضد اقوام پشتون ساکن در ولایات قندوز و بغلان و تخار و تالقان و بلخ و فاریاب و میمنه و سمنگان و حتی بادغیس، به دلیل اینکه پشتونها زمینهای مردم شمال هندوکش را غصب کرده اند و باید آن زمین ها را ترک کنند و دوباره به ولایات اصلی خود برگردند، حملات تبهکارانه همراه با تجاوز به مال و منال و ناموس خانواده های پشتون انجام دادند و ده ها هزار خانوار پشتون مجبور به ترک خانه و زمین

وکشت و کار خود شده به ولایات ننگرهار و قندهار مهاجر شدند و کرزی تا آخرین روز حکومت خود نتوانست آنها را دوباره به اسکان در محل های اولی شان جابجا نماید.

من یقین دارم که اگر این کتاب دارای پیامهای ضد وحدت ملی نمی بود، بسیار کمتر از کتاب افغانستان در مسیر تاریخ غبار چاپ مجدد میگردید. به همین دلیل من در این بررسی بیشتر به محتوای کتاب، یعنی به پیامهای مؤلف توجه کرده ام که در پشت عبارات و جملاتش نهفته اند و نتایج آن به حال جامعه عقب مانده و اکثراً بیسواد و تاحدی از هم گسسته ما خیلی خطرناک و زیانبار ارزیابی میگردد و تاثیرات سوء آن را مردم شمال هندوکش پس از سقوط دولت داکتر نجیب الله، و حاکمیت ربانی و ایتلاف شمال، بصورت فاجعه باری تجربه کردند.

به عبارت دیگر، افغانستان در پنج قرن اخیر سه پیام عمده به ساکنان غیر پشتون شمال هندوکش مخابره میکند، اول: امیر عبدالرحمن خان تعدادی از اقوام کوچی پشتون را از جنوب به شمال کشور انتقال داد و زمین ها و ملکیت های اقوام ازبک و تاجیک ساکن در سرحدات با روسیه را از آنها گرفت و به پشتونها بخشید.

پیام دومش به مردم هزاره اینست که: مردم هزاره پیروان فقه جعفری اند و تطبیق احکام فقه حنفی را تعرض بر عقاید و فقه جعفری میدانستند، بنابراین دست به شورش زدند و سرکوبی آنها از جانب دولت برای تطبیق فقه حنفی بود.

پیام سومش اینست که نام افغانستان یک نام جدید است که برای بار اول در ۱۹۰۱ از سوی انگلیسها در قرارداد اتحاد با ایران بر ضد افغانستان دیده میشود و قبل از آن کشور ما بنام "خراسان" و "آریانا" نامیده میشد.

بنابراین از دید من سه نکته در تاریخ فرهنگ بالاتر و پراهمیت تر از تمام مسایلی است که پوهاند کاکر به حیث داکتر تاریخ در نقد خود متاسفانه به آنها نپرداخته است؛ در حالی که از هر سه مساله گند نفرت قومی و مذهبی و پشتون ستیزی متساعد است.

۱- مساله نام افغانستان .

۲- مساله جایگزین شدن ناقلین در شمال کشور.

۳- علت شورش هزاره هادر برابر امیر عبدالرحمن خان.

این مسایل از بحث بر وجه تسمیه نام غلجی یا غلزی که مخزن افغانی نعمت الله هروی ماخذ و منبع روایت اصلی فرهنگ و شخص کاکر قرار گرفته ، مهمتر است.

در زیر بر هریک از مسایل فوق مکت و تبصره خواهد شد و از تاثیرات مخرب آن مسایل به جوانان آگاهی داده خواهد شد.

(باقی دارد)

مآخذ و زیر نویسها:

[۱]- رج: ویکی پیدیای فارسی

[۲]- مقاله "اصول نقد و تحلیل اثر "سایت سازمان تبلیغات اسلامی (AF%۸D%۸۲%۹D%۸۶%۹https://fa.wikipedia.org/wiki/%D

[۳]- افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ ۱۳۷۱ ایران، ج ۲، ص ۱۱۳۴

[۴]- آقای حشمت خلیل غبار در موخره ای که بر کتاب پدرخویش (جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ) نوشته است، کتاب پدر خود را «اولین تاریخ علمی افغانستان» خوانده و بقیه را تاریخ های «اقتباسی» نامیده است. ظاهراً منظور شان از تاریخ های اقتباسی، کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» اثر فرهنگ تواند بود. زیرا که ایشان ضمن انتقاد از موضع گیری های مصلحت پسندانه مرحوم سید قاسم رشتیا، برادرشان میر محمد صدیق فرهنگ را نیز بخاطر دست کشیدن از مبارزات سیاسی و بریدن از

حزب وطن تحت رهبری مرحوم غبار، متهم به مقام پرستی بر اثر تلقینات برادرش مرحوم رشتیا نموده واستهزاء گونه اورا با «
با فرهنگ» نامیده است.(افغانستان درمسیرتاریخ،جلد ۲ ، صفحات ۲۵۱، ۲۷۵)
[۵]-غبار، افغانستان درمسیرتاریخ، جلد دوم،چاپ امریکا، ص ۲۵۰
[۶]-غبار، جلد دوم، ص ۲۵۱-۲۵۲